

خودشناسی

دوره نوزدهم - جلسه ۱۶

استاد حسین نوروزی

(۳۱ مرداد ۱۳۸۴)

بهشت و جهنم اختیاری؛ دلبستگی، تأثیرپذیری، توبه و آرامش درونی

آیا بهشت و جهنم از درون انسان آغاز می‌شوند؟ این جلسه با بررسی دلبستگی، تأثیرپذیری، اختیار و توبه نشان می‌دهد ریشه آرامش و رنج واقعی کجاست.

بهشت و جهنم از کجا شروع می‌شوند؟ رنج و آرامش انسان

بحث ما در معنا و نظریه نهایی بهشت و جهنم بود. مشکل اصلی ما این بود که احساس جهنمی بودن می‌کنیم و نیاز به ورود در بهشت داریم؛ احساس می‌کنیم که هنوز به بهشت سعادت‌مان نرسیده‌ایم. مشکل اصلی ما کجاست؟ گیر اصلی در چیست؟ چه باید بکنیم؟ چه تغییری باید ایجاد شود؟ چه تحولی باید اتفاق بیفتد تا ما دیگر این فشارها، مصیبت‌ها، گرفتاری‌ها، دلهره‌ها، دلشوره‌ها، التهاب‌ها، هراس‌ها، محرومیت‌ها و ناکامی‌ها را نداشته باشیم که راحت و خلاص شویم؟ بیان شد که عده‌ای گفتند: «خلاصی ممکن نیست، مگر با مرگ!» تا نمیرید خلاص و راحت نمی‌شوید؛ بنابراین بسیاری از افراد سعی می‌کنند که از دنیا حداقل بهره‌برداری و استفاده را داشته باشند. به خاطر این‌که فکر می‌کنند که هرچه به دنیا کمتر وابسته باشند کمتر رنج می‌بینند و کمتر مصیبت می‌کشند.

جواب دادیم که: مشکل، وابستگی به دنیا نیست، بلکه مشکل، دلبستگی به دنیاست. چه بسا کسی وابسته به دنیا باشد، اما چون دلبسته به دنیا نیست، اگر نعمتی از نعمات دنیا به دستش برسد ذوق زده نمی‌شود؛ آن‌گونه نیست که از شادی در پوست خودش نگنجد، خیلی ذوق زده و شاد نمی‌شود؛ یا اگر نعمتی از نعمات دنیا از او گرفته شد، غمگین و به هم ریخته نمی‌شود؛ بلکه همیشه یک وضعیت با ثبات و با دوام و یک شادی مستمر در درونش هست. شاد و شنگول نیست بلکه آرامش دارد و هیچ

چیز نمی‌تواند این آرامش را به هم بزند. چه نعمتی به او بدهند، چه نعمتی از او بگیرند، بالا و پایین نمی‌رود. در یک صراط و مسیر مستقیم حرکت می‌کند؛ نه بالا نه پایین!

پس بهشت سعادت ما وقتی حاصل می‌شود که ما دلبستگی به دنیا نداشته باشیم.

«لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ»

اگر چیزی از دنیا از دست شما رفت غصه‌دار نشوید؛ رفت که رفت. «وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» وقتی هم چیزی به دست شما آمد شادی نکنید؛ اگر پول، موقعیت، مقام یا شهرتی پیدا کردید خوشحال نشوید. خوشحال نشوی به این معنا نیست که غمگین بشوی، بلکه به این معناست که حالت آرامش خود را از دست ندهی. خیلی فرق می‌کند. آدم متناسب با کم و زیاد شدن نعمت‌های دنیا مرتب غمگین و خوشحال شود، وقتی نعمتی به او می‌رسد ذوق زده می‌شود. این ذوق کردن‌ها روی اعصاب تاثیر دارد و اثر می‌گذارد. اعصاب ما دائم در حال تاثیر پذیری از محیط است. وقتی نعمتی را از دست می‌دهد غمگین می‌شود. مثل بعضی از موسیقی‌ها که انسان را غمگین می‌کند و بعضی از موسیقی‌ها که انسان را خیلی شاد می‌کند. اگر اعصاب شما دائم از صبح تا شب تحت تاثیر این صداها و نواها قرار می‌گیرد و مرتب بالا و پایین می‌شود. ذوق می‌کنی بالا می‌پری، غمگین می‌شوی زمین می‌روی، با این بالا و پایین شدن، خسته و داغان می‌شوی، انرژی تمام می‌شود و دیگر نیرویی برای بقا نمی‌ماند، در نهایت وضعیتی را به دنبال داری که در روانشناسی به آن دیوانگی می‌گویند.

دیوانگی به صورت اختیاری حاصل نمی‌شود. کسی نمی‌تواند با اختیار خودش دیوانه شود و مثلاً بگوید: «فلان کار را انجام می‌دهم تا کم کم دیوانه شوم و بعد یک شبه دیوانه بشود؛ این‌گونه نیست! بلکه همه کسانی که دیوانه شدند، عاقل بودند و نمی‌خواستند دیوانه شوند، اما شدند. دلیل دیوانه شدن این افراد این است که اعصاب آن‌ها تحت تاثیر حرف دیگران قرار گرفته است؛ از اول تلاش نکردند که دلبستگی‌های خودشان را نسبت به محیط بیرون قطع کنند و شخصیت خودشان را بر پایه خارج از وجود خودشان استوار نکنند؛ غرق در دنیا شدند. شخصیت ثابت درونی برای خودشان نداشتند. شادی باطنی و واقعی برای خودشان در درون درست نکردند. چون شادی‌هایشان به بیرون وصل است، اگر موسیقی شاد نواخته شود شاد می‌شوند. غم‌هایشان به بیرون وصل است، اگر موسیقی غمناکی نواخته شود گریه می‌کنند. چون تحت تاثیر بودند، این است که می‌گوییم محل عوارض و اثر هستند، تاثیر می‌پذیرند. اگر شما تاثیرپذیر شدی، دیگر شخصیت شما در خارج از وجود شما در کنترل و اختیار شما نیست. این‌که چه کسی چه تاثیری بر شما بگذارد قابل انتخاب نیست. اگر شما تاثیرپذیر شدی دیگر نمی‌توانی انتخاب کنی و بگویی «این آقا روی من تاثیر بگذارد! آن آقا روی من تاثیر نگذارد! این عامل تاثیر بگذارد! آن عامل تاثیر نگذارد! چیزی که مفید است اثر بگذارد؛ چیزی که مضر است اثر نگذارد!»

بلکه همه چیز و همه کس بر شما اثر خواهد گذاشت چون محل عوارض و آثار شده‌ای؛ از خودت چیزی نداری؛ استقلال شخصیت نداری؛ در نتیجه اعصاب شما آشفته می‌شود و به هم می‌ریزد.

کسانی که روانه تیمارستان و آسایشگاه اعصاب و روان می‌شوند همین‌طور تحت تأثیر قرار گرفته بودند. دنیا انسان را دیوانه می‌کند. اصلاً این دنیا این‌گونه درست شده است که اگر ما به فکر خودمان نباشیم و خودمان را جمع و جور نکنیم و هوای خودمان را نداشته باشیم، اگر از خودمان مواظبت و محافظت نکنیم، برای خودمان تقوا، خودداری و شخصیت درونی نداشته باشیم و تحت تأثیر قرار بگیریم، آنقدر از عالم و محیط بیرون تأثیرات به ما وارد می‌شود که هیچ چیزی از ما باقی نمی‌ماند؛ در عرض کمترین زمان از بین می‌رویم و دیگر موجود مفید و به درد بخوری نخواهیم بود.

مسیر رسیدن به آرامش پایدار

آنچه که موجب آرامش ما می‌شود، قطع علاقه و دل بستگی به غیر است، نه قطع وابستگی! ما تا این‌جا از بخش‌هایی کلی صحبت کردیم و هنوز وارد جزئیات نشده‌ایم. قطع علاقه و دل بستگی به چه معناست؟ چگونه می‌شود علاقه‌مان را نسبت به چیزهایی که غیر از خدا در درونمان هست قطع کنیم؟! چگونه نسبت به «ماسوی الله» منقطع شویم که از آن به «زهد» تعبیر می‌کنیم. «زهد» یعنی بی رغبتی به غیر خدا، که مساوی با شادی مستمر و آرامش دائمی است. برخلاف ظاهر کلمه «بی‌رغبتی» که مثلاً می‌گوییم: «آدم بی‌میلی است، بی رغبت است، ناامید است» به نظر می‌رسد این کلمه کمی بار منفی دارد، در حالی که این‌گونه نیست. این ناامیدی با آن ناامیدی تفاوت داد. این بی‌رغبتی با آن بی‌رغبتی تفاوت دارد. این، بی‌رغبتی به بی‌رغبتی‌هاست. این، ناامیدی از ناامیدی‌هاست. اگر انسان از هرچه در آن ناامیدی است ناامید شود، چقدر امیدوار می‌شود؟!

سرچشمه همه امیدها، رغبت‌ها، میل‌ها و عشق‌ها در درون خودمان است؛ سرچشمه همه بی‌رغبتی‌ها، ناامیدی‌ها، بی‌میلی‌ها، سرخوردگی‌ها، حسرت‌ها و ناکامی‌ها در خارج و بیرون از ماست. اگر به خدای درون خود تکیه کردی، به یک موجود پرشور، پر امید، پر از تحرک و پر از عشق تبدیل می‌شوی. اگر به غیر خود اعتنا و توکل کردی و دل بستگی به یک موجود سرخورده، افسرده و ناامید تبدیل می‌شوی. همه این‌ها فعلاً در مرحله علم و عقل است؛ هنوز به مرحله‌ای نرسیده‌ایم که واقعاً شادی ما مستمر، باطنی و واقعی باشد؛ محل عوارض نباشد و کسی نتواند در آن تأثیرگذار باشد. چکار کنیم که به آن‌جا برسیم؟ باید قطع علاقه کنیم. چکار کنیم که این قطع علاقه حاصل شود؟

فعلاً داریم این وضعیت را باز و تشریح می‌کنیم، از کمال صحبت می‌کنیم و می‌گوییم: «اگر به این‌جا برسی، این همان بهشتی است که تو دنبال آن هستی.» بعد که مشتاق شدیم، باید ببینیم راه چاره و راه رسیدن به آن کدام است.

اغلب رنج‌هایی که می‌کشیم به خاطر این است که تحت تأثیر بیرون از خودمان قرار گرفته‌ایم؛ مثلاً فرض کنید کسی دشمن شماست و برای این‌که دشمنی خود را به شما نشان بدهد و به شما ضربه بزند به شما فحش می‌دهد، جسارت یا اهانتی می‌کند، حرف سردی می‌زند. کار دشمن همین است و تفاوتش با دوست این است که دوست می‌خواهد به شما خیر برساند اما دشمن می‌خواهد به شما شر برساند؛ به شما ضرر و ضربه بزند.

خوب به این مثال دقت کنید. شما چگونه با دشمن و دشمنی او مقابله می‌کنید؟ او به شما حرف سرد زد؛ فحش داد، جسارت و اهانت کرد که چه اتفاقی بیفتد؟ برای این‌که شما را به هم بریزد و ناراحت کند؛ اعصاب شما تحت فشار قرار بگیرد و اذیت شوی؛ وگرنه فحشی که می‌دهد، فقط یک حرف است. حرفی زد، سخنی گفت. شاید کلمه «سخن» خیلی قلمبه و دهن پر کن باشد و آدم خیال کند چیز مهمی است، بهتر است بگوییم فقط بادی است که بر اساس مخارج حروف، از دهان خارج می‌شود. گاهی شما با دهان فوت می‌کنی، گاهی همین فوت را بر اساس مخارج حروف و الفاظ خارج می‌کنی. حرف هم چیزی غیر از این نیست؛ حقیقت و واقعیت بیرونی که ندارد.

دشمن شما فحش می‌دهد تا چکار کند؟ تا بر شما تأثیر منفی بگذارد و شما را اذیت کند. جالب این‌جاست که اکثر ما این‌گونه هستیم که تحت تأثیر قرار می‌گیریم و اذیت می‌شویم. او دشمن ماست و ما می‌دانیم که دشمن ماست، می‌گوییم: «خیلی ناتو، عوضی و نامرد است» همه این حرف‌ها را می‌گوییم اما در عین حال وقتی یک کلمه حرف بی‌ربط به ما می‌زند، آنقدر ناراحت می‌شویم و به هم می‌ریزیم که شب و روزمان را گم می‌کنیم. البته تأثیرپذیری افراد با هم فرق دارد، کم و زیاد دارد. البته همه ما بدون استثناء تأثیرپذیر هستیم و این تأثیرپذیری را داریم و این بزرگ‌ترین ضربه‌ای است که در زندگیمان می‌خوریم. کسانی که هنوز ازدواج نکرده‌اند، بعد از ازدواج این ضربه را می‌بینند، عجله نکنید؛ صبر کنید! می‌بینید که از این به بعد چقدر حرف سرد طلب‌کار هستید و بعد از ازدواج، مرتب تحت انتقاد قرار می‌گیرید. انتقاد هم دو نوع است. بیان انتقاد شکل‌های مختلفی دارد.

وقتی به او می‌گوییم: «آیا می‌دانی که این شخص دشمنت است؟ می‌گوید: «بله.»

می‌گوییم: «آیا می‌دانی که او این حرف‌ها را برای این زد که شما را ناراحت کند؟» می‌گوید: «بله.»
می‌گوییم: «آیا می‌دانی که اگر بخواهی دشمنی‌ش را به خودش برگردانی باید ناراحت نشوی و بخندی؟
وقتی به تو فحش می‌دهد باید تحت تأثیر قرار نگیری، راحت بنشینی و تماشا کنی؟!»

«وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»

طرف به شما فحش می‌دهد اما تو بگو: «سلام علیکم» یا به تعبیر قرآن کریم: «قَالُوا سَلَامًا» یعنی با سلامت سخن بگو؛ حرف‌های خوب بزن. مثلاً به شما می‌گوید: «تو آدم بدی هستی» اما تو بگو: «شما آدم خیلی خوبی هستی» می‌گوید: «من هیچ ارادتی به شما ندارم» اما شما بگو: «من به شما خیلی ارادت دارم.» هرچه می‌گوید شما برعکس و نقطه مقابل آن را بگو. طرف مقابل، حرف منفی می‌زند اما شما حرف مثبت به او تحویل بده؛ این‌طوری آن شخص تحت فشار قرار می‌گیرد. همه این مطالب را می‌دانی، اما وقتی که حرف سرد به تو می‌زنند به شدت تحت تأثیر قرار می‌گیری، دست خودت هم نیست. این‌جاست که تمام دشمنی‌های خود را نسبت به شما به خرج می‌دهد و تمام تأثیر خود را بر شما می‌گذارد، او دشمن شماست و شما هم در اختیار و رام او هستی. کسی که از خودش شخصیت درونی ثابت باطنی الهی ایمانی و با تقوا ندارد، مانند یک بره و مومی در دست دشمن است و دشمن هر بلایی بخواهد سر او می‌آورد؛ هر طوری که بخواهد به او ضربه می‌زند؛ او هم هیچ سپری در مقابل این ضربه‌ها ندارد و نمی‌تواند هیچ مقاومتی به خرج دهد. حالا می‌خواهی از این وضعیت بیرون بیایی؟

ما به آدمی‌زاد و شیاطین انس مثال زدیم. انسان‌ها انواع و اقسامی از شیطنت‌های دیگر دارند. اما شیاطین در این عالم زیاد هستند. شیاطین جن هم داریم. انواع و اقسام شیطنت‌های دیگر را هم اجنه در این عالم دارند. آن‌ها هم تأثیر گذارند. انواع و اقسام تأثیرها در عالم و محیط وجود دارد.

شما باید به فکر خودت باشی؛ باید خودت را پیدا کنی و ببینی راه قطع این تأثیرها چیست؟ تأثیرپذیری باید در اختیار شما باشد که هر کدام از تأثیرها را می‌خواهی بپذیری؛ یعنی دیگر تأثیرپذیر نباشی. این‌جا، جایی نیست که آن‌ها اثر بگذارند، چرا که محل عوارض نیست. اگر تأثیرها با اختیار شما انجام شود دیگر تأثیرپذیری نیست. نمی‌خواهیم بحث روان‌شناسی کنیم، بلکه می‌خواهیم بحث روح‌شناسی کنیم. روان‌شناسی خوب است و بحث آن مهم است اما روح‌شناسی مهم‌تر است. می‌خواهیم با اصلاح روح، مشکلات روانی را حل کنیم، نه با درمان‌های موقتی و مسکن روان‌شناسی مثل نوشیدن آب خنک یا دوش آب سرد گرفتن! این‌ها روش‌های مسکن و موقتی است و مشکل را ریشه‌ای حل نمی‌کند. آیا بعد از مرگ در آن‌جا حمام وجود دارد که شما دوش بگیرید؟! این روش‌ها در نهایت تا زمان مرگ مفید خواهد بود. البته استفاده از روش‌های روان‌شناسی در جای خود مفید و لازم است.

کسی که هنوز به مرحله «انقطاع إلى الله» نرسیده است، این مرحله بالا که رسیدن به آن زحمت دارد، کار می‌برد و طول می‌کشد؛ تا به آنجا برسد باید از همین مسکن‌ها استفاده کند. این‌طور نیست که مسکن در زندگی ما هیچ جایگاهی نداشته باشد، حتماً دارد. اطباء هم از مسکن استفاده می‌کنند با این‌که خودشان می‌گویند: «مسکن» حتی روی دارو هم این مطلب نوشته شده است. دکتر می‌گوید: «هر پنج یا شش ساعت یک بار یا هر موقع درد گرفت یک عدد از آن قرص بخور» یعنی اگر یک قرص مصرف کردی، مشکل را حل نمی‌کند بلکه موقتی است و فقط درد را تسکین می‌دهد. از این ابزارها باید استفاده کرد.

نیاز به علم روان‌شناسی قطعی است. ما بی‌برو برگرد به آن احتیاج داریم. حتماً باید مشاوره روان‌شناسی داشته باشیم اما فعلاً بحث ما در این مورد نیست. فعلاً بحث ما درباره درمان و از بین بردن بیماری، خشکاندن و قطع کردن ریشه بیماری و حذف کردن ماده فساد است. این ریشه قطع نمی‌شود مگر با قطع علاقه قلبی و باطنی. می‌خواهیم در این‌باره که: «منظور از قطع علاقه چیست؟» بحث کنیم. قبل از این‌که به این بحث نسبتاً مفید، مهم، کاربردی و جدی برسیم باید به تعریف ششم بهشت بپردازیم. ما جهنم را احساس می‌کنیم اما می‌بینیم فعلاً از بهشت خبری نیست. به هر حال ما می‌خواهیم وارد بهشت شویم و درهای جهنم را به روی خودمان ببندیم؛ راه آن چیست؟ باید عرض کنیم که در کل، ما دو جهنم داریم. اگر بخواهیم مطلب را دقیق ارائه کنیم، باید به این تقسیم بندی توجه کنیم تا بفهمیم که ما دنبال کدام بهشت هستیم و در صدد هستیم از کدام جهنم بگریزیم.

جهنم اختیاری و غیر اختیاری؛ انسان چگونه جهنم خود را انتخاب می‌کند؟

بنابراین دو نوع جهنم داریم. جهنم اختیاری و جهنم غیر اختیاری. جهنم اختیاری، جهنمی است که تابع انتخاب خود ماست. از کسانی که این جهنم را انتخاب کردند، تحت عنوان انسان‌های دارای سوء انتخاب نام بردیم. پیش از این گفتیم انسان موجودی مختار است و بر اساس اختیاری که دارد می‌تواند انتخاب کند که به بهشت یا جهنم برود. اگر کسی در انتخاب اولیه که انتخابی سرنوشت ساز است و به تعبیر ما «انتخاب هدف» است نه انتخاب وسیله، جهنم را انتخاب و مقصد خود قرار دهد؛ در این‌جا ما دیگر اصلاً سخنی نداریم. اصلاً بحث ما در این‌باره نیست. همه بحث‌ها و صحبت‌هایی را که بیان کردیم و در حال بیان آن هستیم در این‌باره است که ما می‌خواهیم وارد بهشت شویم.

همه بحث ما درباره کسی هست که می‌خواهد وارد بهشت شود، به دنبال راه حل می‌گردد و اصلاً سوء انتخاب ندارد، بلکه حسن انتخاب دارد. این شخص هدف خود را درست انتخاب کرده است، یعنی

بهشت را انتخاب کرده است نه جهنم را. پس همه بحث ما در این جا این است که کسانی که حسن انتخاب دارند و می‌خواهند به بهشت سعادت خود برسند، باید چه کار کنند؟ راه چاره چیست؟ راه رسیدن کدام است؟ تمام انبیاء و اولیاء علیهم السلام که آمدند، زحمت کشیدند، تبلیغ و هدایت کردند، برای این بوده است که انسان‌های دارای حسن انتخاب بتوانند راه سعادت خودشان را پیدا کنند و زودتر و سریع‌تر در همین عالم و دنیا وارد بهشت سعادت شوند؛ هدف آن‌ها این نبود که کاری کنند کسانی که نمی‌خواهند وارد بهشت شوند و می‌خواهند با انتخاب خودشان وارد جهنم شوند، به بهشت بروند.

اگر می‌شد دیگران کاری کنند که انتخاب ما عوض شود که ما دیگر اختیار نداشته باشیم یا اگر انبیاء می‌توانستند کاری کنند کسی که می‌خواهد جهنم برود، دیگر نخواهد جهنم برود بلکه بخواهد به بهشت برود، این دیگر اختیار نیست بلکه جبر است.

در حالی که انسان اختیار دارد و می‌تواند انتخاب کند. این‌گونه نیست که پیامبران بتوانند ابولهب‌ها یا ابوجهل‌ها را هدایت کنند؛ نه، نمی‌توانند. تمام زور هدایت انبیاء برای کسانی است که خودشان می‌خواهند به بهشت بروند اما راه بهشت رفتن را نمی‌دانند، شیطان هم در این میان پیدا می‌شود و آن‌ها را منحرف می‌کند. او می‌خواهد به بهشت برود اما شیطان می‌گوید: «اگر می‌خواهی به بهشت بروی، راهش این است که من می‌گویم» او را به مسیر جهنم می‌کشاند. انبیاء آمدند بگویند که: «اشتباه می‌کنی، دنبال او نرو، راه بهشت این نیست، حرف او را گوش نکن، از این مسیر بیا.» شما را در رفتن به سمت بهشت یاری کنند، به شما آدرس بدهند، دست شما را بگیرند و کمک کنند و در آن مسیر حرکت بدهند.

نقش انتخاب در سرنوشت بهشت و جهنم

بحث ما در این جا راجع به این بهشت و جهنم نیست. این بهشت و جهنم اختیاری است؛ اما ممکن است شخصی جهنم را انتخاب کرده باشد و در دنیا کارهای خوب بسیاری هم از او سر بزند، اما این کارهای خوب با جوهره انتخاب و اختیار او سازگاری ندارد، پس هیچ چیز برای او نمی‌ماند و بعد از مرگ و در قیامت تمام آن اعمال خوب و نیک از او گرفته می‌شود و در پرونده اعمال کسانی قرار می‌گیرد که نیت و انتخابشان رفتن به بهشت بود اما گاهی از این افراد کارهای بد هم سر می‌زد، چون نمی‌خواستند این کارهای بد را انجام بدهند یا اصلاً دنبال این نبودند که کار بد انجام بدهند، می‌خواستند ثواب کنند اما کباب از کار در می‌آمد. بنابراین تمام کارهای خوب آن افراد جهنمی را در پرونده اعمال افرادی که می‌خواهند به بهشت بروند قرار می‌دهند و تمام کارهای بد افراد بهشتی را در پرونده اعمال کسانی که

می‌خواهند به جهنم بروند قرار می‌دهند. هر چیزی به اصل، ریشه و جوهر خود برمی‌گردد. اعمالی که ما انجام می‌دهیم فرع است؛ فروعات باید با اصول، ریشه، منبع و منشأ خود تناسب پیدا کند. کارهای خوب در پرونده آدم‌های خوب و کارهای بد، هر چند که آدم‌های خوب آن کارها را انجام داده‌اند در پرونده آدم‌های بد قرار می‌گیرد. پس مسأله مرتبط با قیامت است؛ هر چند که فرد در دنیا به ظاهر آدمی بهشتی، خوب، خیلی پاک و صاف است و کارهای خوب بسیاری انجام می‌دهد، مثلاً نماز می‌خواند، مثل خوارج نماز شب می‌خواند، عبادت می‌کند، قرآن می‌خواند، قرآن هم حفظ است، اما صاف به جهنم می‌رود.

شخصی دیگر بالعکس است. گاهی می‌بینیم کارهای خلافی هم از او سر می‌زند اما مستضعف است؛ نمی‌داند که این کار خوب نیست؛ یک عمر هم کارهای خلاف کرده و در این مسیر رفته است اما کسی نبود که او را آگاه کند؛ تمام نماز شب‌های آن شخص به ظاهر بهشتی در دنیا به جای کارهای بد این شخص قرار می‌گیرد و تمام کارهای بد این شخص، به جای کارهای خوب آن شخص به ظاهر بهشتی قرار می‌گیرد. در روایت از کارهای بد هم نام می‌برد؛ مثلاً زنا کرده است، شرب خمر کرده است و... این مطالب در روایات باب طینت نوشته شده است. هر چیزی به اصل خود برمی‌گردد؛ تا جوهر آن چیز چه باشد.

انبیاء آمدند به ما کارهای خوب و بد را معرفی کنند، اما اگر بخواهیم بفهمیم که ما حسن انتخاب داریم یا سوء انتخاب داریم، می‌خواهیم بهشت برویم یا می‌خواهیم جهنم برویم؛ دست خودت است. به خودت مراجعه کن ببین چه می‌خواهی.

فطرت انسان اختیار ندارد؛ اختیاری نیست. فطرت ناخودآگاه است. فطرت همه انسان‌ها می‌خواهد به بهشت برود. فطرت همه بهشتی است. بنابراین جهنم معنا پیدا می‌کند. کسانی که وارد جهنم می‌شوند، جهنمی بودن و عذاب کشیدن آن‌ها به این خاطر است که فطرتشان بهشتی است اما آن‌ها آن را نمی‌خواهند. این تعارض رنج و فشار دارد و برای آن‌ها به جهنم و عذاب تبدیل می‌شود. چون فطرت آن‌ها بهشتی است اما انتخابشان جهنم است به همین دلیل با همه وجودشان در آتش جهنم می‌سوزند اما حاضر نیستند با اختیار خودشان از این جهنم بیرون بیایند، پس رنج می‌برند، عذاب می‌کشند و نمی‌توانند هم بیرون بیایند چون آن‌جا، جایی نیست که بتوانند انتخاب خودشان را تغییر بدهند. قبلاً انتخاب کرده‌اند و تمام شده است.

سوالی که در این‌جا مطرح می‌شود این است که: آیا این عادلانه است؟ بله! اگر غیر از این باشد عادلانه نیست. اگر آدم خوبی می‌خواست ثواب کند اما کباب از کار درآمد یا یک آدم بدی می‌خواست بدی کند اما خوب از کار درآمد، سرنوشت این افراد چه باید بشود؟

در گذشته مثال زدیم که عده‌ای خواستند در تولید داروی مالاریا تقلب کنند و شبیه آن را از پوست درختی بسازند؛ آن‌ها پوست درخت را کردند، کوبیدند و آسیاب کردند و شبیه آن دارو را ساختند و آن را روانه بازار کردند. چقدر هم پول درآوردند. اتفاقاً این دارو، درمان اصلی بیماری مالاریا شد. یعنی این افراد کاشف این دارو شدند. این ماجرا واقعیت دارد؛ مراجعه کنید. قبل از این، داروی اصلی این بیماری کشف نشده بود فقط داروی مسکنی بود که مصرف می‌شد. این افراد آمدند که تقلب کنند اما اتفاقی دیدند که این داروی تقلبی مؤثر واقع شد و مردم خوب شدند. کسی که این کار را انجام داد، نیت و انگیزه بدی داشت، اما انگیزه‌اش خوب از کار درآمد. اگر کسی آدم بدی است و تصمیم دارد تا می‌تواند بدی کند، اما خیلی اتفاقی یک کار خوبی از دستش در می‌رود و انجام می‌شود؛ آیا به این شخص باید پاداش بدهند؟! «صدام» می‌خواست به ما ضربه بزند اما «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» شد. مثلاً خیری هم به ما رساند. فرض کنید باعث شد رشد و پیشرفت‌هایی در طول جنگ برای کشور ما حاصل شود. فقط ضربه نبود، بلکه منافعی هم به ما رساند. آیا روز قیامت باید «صدام» را بهشت ببرند، به او پاداش بدهند؟! و به او بگویند: «بارک الله! شما باعث شدی دانشکده‌ای در ایران به نام جبهه درست شود؟!»

می‌پرسند: اگر انگیزه انجام کاری، احساسات و عواطف باشد، چه می‌شود؟ این کار دیگر بر اساس نیت نیست. البته تاثیرگذار هست اما اختیاری نیست. اگر دل شما سوخت و کاری را انجام دادی یعنی نمی‌توانستی آن کار را انجام ندهی، در نتیجه شما آن کار را با اختیار انجام نداده‌ای. اگر بخواهیم اعمال را براساس اختیار تقسیم کنیم، اعمال سه دسته هستند: گاهی شما اصلاً انتخاب نمی‌کنی و کاری از شما سر می‌زند. مثلاً در حالی که خواب هستی پای شما به چیزی برخورد می‌کند؛ اما گاهی انتخاب می‌کنی. جایی که انتخاب می‌کنی این انتخاب دو نوع است: انتخاب هدف و انتخاب هدف‌دار.

توبه واقعی چیست؟ چگونه گناه می‌تواند به حسنه تبدیل شود؟

می‌پرسند: «اگر کسی حسن انتخاب داشته باشد، عالم هم باشد، اما شیطان او را اغفال کند و کار ناشایستی انجام دهد، تکلیف این شخص چیست؟ آیا به خاطر حسن انتخاب به بهشت می‌رود؟ ممکن است کسی عالم باشد و بداند خوب و بد چیست اما عاجز باشد. همیشه جهل نیست، گاهی هم عجز است، گاهی مجبور هستیم. مثلاً فرض کنید شخصی اگر شرب خمر نکند می‌میرد؛ شرب خمر به او واجب است؛ دکتر گفته است: «باید یک مقدار مشروب بخوری.» بنابراین گاهی نمی‌تواند جلوی خود را بگیرد؛ گاهی هم می‌تواند جلوی خود را بگیرد اما نمی‌خواهد؛ گاهی هم می‌خورد اما ناراحت است؛

می‌گوید: «خدایا ببخش! نمی‌توانم! چکار کنم!» با قصد قربت می‌خورد چون معتاد شده است. اعتیاد کم و زیاد دارد. همه این مسائل، درست و عین واقعیت است. انسان موجود عجیبی است. گاهی مرتکب گناه می‌شود اما از گناهی که دارد مرتکب می‌شود خوشحال نیست. این خیلی فرق می‌کند با کسی که گناه می‌کند و می‌داند که گناه است اما راضی و خوشحال است. گاهی کسی که گناه کرده، شرب خمر کرده و مست هم شده است، در همان حالت مستی اشک می‌ریزد. این اتفاق افتاده است.

استاد ما «حاج آقا مرتضی تهرانی» نقل می‌کرد که: «در تاکسی نشسته بودم، دیدم که دهان بغل دستی‌ام خیلی شدید بوی الکل می‌دهد و حالش عادی نیست. برگشت به من گفت: «من را دعا کن حاج آقا!» آدم که مست می‌شود دو حالت دارد؛ بعضی از افراد که مست می‌شوند به همه کس و همه چیز بد و بیراه و فحش می‌دهند؛ جسارت و اهانت می‌کنند؛ من دیدم که در حال مستی به اولیاء خدا جسارت کردند اما گاهی این افراد التماس می‌کنند که برای من دعا کنید.

استاد ما می‌گفت: «به من التماس می‌کرد که برایم دعا کن نجات پیدا کنم و خدا من را از این وضعیت نجات بدهد.»

آیا این دو شخص با هم فرق نمی‌کنند؟ اگر خداوند با این دو شخص به یک شکل رفتار کند، آیا عدالت است؟ آیا آیه قرآن که فرموده: «يَبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» شامل حال آن شخص می‌شود؟ این شخص، تائب و توبه کننده است و در مسیر توبه قرار دارد؛ نمی‌خواهد این کار را انجام بدهد؛ دارد تلاش خود را هم می‌کند، اما هنوز به نتیجه نرسیده است چرا که انسان نمی‌تواند کاری را یک مرتبه ترک کند. باید دکتر برود؛ داروهایی که لازم است بخورد و هر کاری که لازم است انجام بدهد.

آیا شخصی که از این وضعیت ناراحت است اما هنوز به نتیجه نرسیده است، تائب محسوب می‌شود و آن آیه شامل حال او می‌شود؟

کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد «يَبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» خداوند متعال برای او سیئات را برمی‌دارد و به جای آن، حسنات قرار می‌دهد. حالا این حسنه متعلق به چه کسی بوده است که برداشته شد و در اینجا گذاشته شد؟ در روایت داریم حسنات آدم‌های بد را که مسجد یا حسینیه ساخته‌اند ولی از روی ریا بوده است، این حسنات در عالم گم نمی‌شود بلکه به ریشه خود برمی‌گردد. هر چیزی در نهایت به اصل خود برمی‌گردد. کارهای خوب متعلق به آدم‌های خوب است. اگر عمل خوب از آدم‌های بد صادر شد یک روزی به اصل و ریشه خود برمی‌گردد، سراغ همان آدم‌های خوب می‌رود و به آن‌ها می‌رسد. کارهای بد هم متعلق به آدم‌های بد است. اگر از یک آدم خوب کار بد صادر شد این عمل نهایتاً در قیامت سراغ آدم‌های بد می‌رود.